



طلسم آفریقایی





کوفسکی کارآگاه خصوصی

طلسم آفریقایی



یورگن بانشروس
تصویرگر: رالف بوچکوف
مترجم: فریبا فقیهی

Author: JÜRGEN BANSCHERUS
 ORIGINAL TITLE: Ein Fall für Kwiatkowski. Die afrikanische Maske
 With illustrations by Ralf Butschkow
 © 1998 by Arena Verlag GmbH, Würzburg, Germany.
 www.arena-verlag.de
 Through KIA Literary Agency
 Persian Translation © Houpa Publication, 2021

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن (Arena) خریداری کرده است.

رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، یورگن بانشروس، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه‌ی جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است.

اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت یورگن بانشروس این کار را کرده است.



کوفسکی کارآگاه خصوصی

طلسم آفریقایی

نویسنده: یورگن بانشروس

تصویرگر: رالف بوچکوف

مترجم: فریبا فقیهی

ویراستار: انسیه حیدری

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: فائزه فغفوری

چاپ اول: ۱۴۰۰

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۹۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۷۵-۸

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۷۶-۲

سرشناسه: بانشروس، یورگن، ۱۹۴۹-م.
 Banscherus, Jürgen, 1949-

عنوان و نام پدیدآور: طلسم آفریقایی / نویسنده یورگن بانشروس؛ تصویرگر رالف بوچکوف؛ مترجم فریبا فقیهی.

مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۹۶ ص: مصور.

فروست: کوفسکی، کارآگاه خصوصی؛ ۶.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۷۵-۸؛ دوره: ۲-۱۷۶-۲؛ ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۷۵-۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: Die afrikanische Maske.

یادداشت: گروه سنی: ۷+.

موضوع: داستان‌های کودکان آلمانی

موضوع: Children's stories, German

موضوع: داستان‌های ماجراجویانه آلمانی

موضوع: Adventure Stories, German

شناسه افزوده: بوچکو، رالف، تصویرگر

شناسه افزوده: Butschkow, Ralf

شناسه افزوده: فقیهی، فریبا، ۱۳۵۰- مترجم

رده بندی دیویی: ۵۸۳۳/۹۱۴

شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۵۲۹۴۰



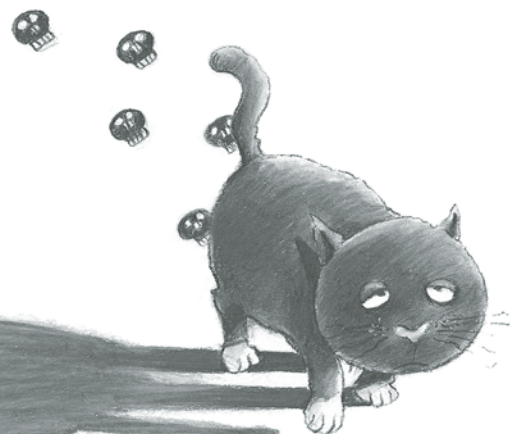
آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.

صندوق پستی: ۱۳۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰

www.hoopa.ir info@hoopa.ir

■ همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

■ استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن، مجاز است.



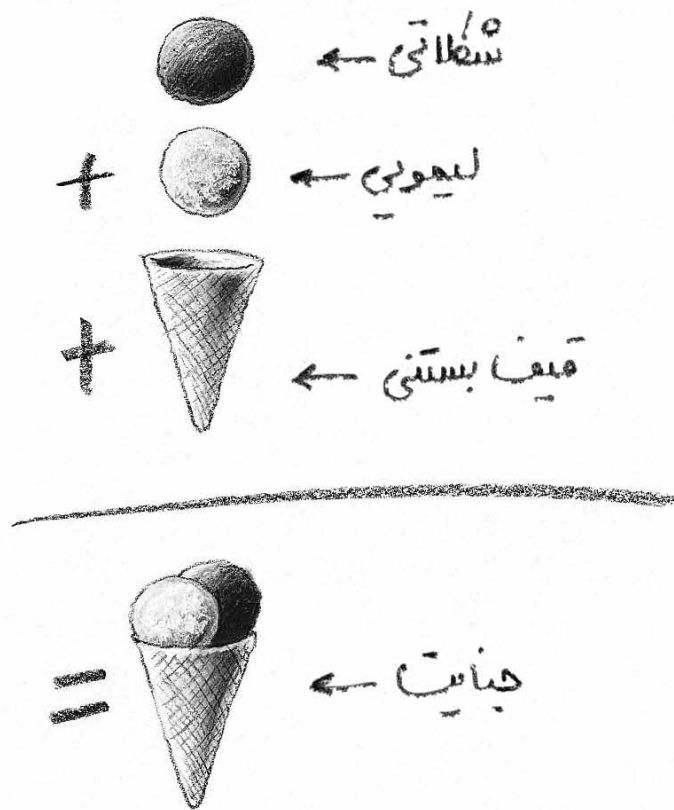


همین چند وقت پیش، سر درس
تاریخ درباره‌ی اشباح حرف زدیم.
همه‌ی بچه‌ها داشتند از هیجان دیوانه
می‌شدند جز من که چیزی نمانده بود

خوابم ببرد. آخر، کارآگاه‌های خصوصی که به اشباح
و گرگ‌نماها و این جور چرت‌وپرت‌ها باور ندارند.
کارآگاه خصوصی با چیزهای واقعی سروکار دارد.
خون‌آشام، سوار بی‌سر یا هیولاهای لیز و لزجی که
زیر خیابان‌های شهر توی لوله‌های بدبوی فاضلاب
خانه دارند، توی دنیای واقعی هیچ جایی ندارند.

آخرین پرونده‌ام که الان می‌خواهم تعریفش کنم، درباره‌ی اشباح است. ولی خب همه چیز به وقتش. تا حالا بارها از عشق آتشینم به آدامس کارپنترز و پیتزا گفته‌ام. بدون آدامسم فکرم درست کار نمی‌کند و هفته‌ی بی پیتزا هم برایم هفته نمی‌شود. سومین عشق بزرگم، بستنی است، بستنی ایتالیایی. آن هم فقط از بستنی فروشی جیووانی که بهترین بستنی‌های دنیا را دارد. بستنی‌ام هم فقط باید لیمویی و شکلاتی باشد. جیووانی می‌گوید این ترکیب نشدنی است. دولومیتی مال اوست؛ کوچک‌ترین بستنی‌فروشی شهر است، همه‌اش سه تا میز دارد و همه‌ی کارهایش را هم خود جیووانی تنهایی انجام می‌دهد.

«نمی‌شود کیویاتکوفسکی.» هر بار که پیشش می‌روم، همین را می‌گوید. «لیمویی با وانیلی جور است. یا لیمویی و توت‌فرنگی. اما لیمویی و شکلاتی؟ جنایت است!»



آن وقت من هم می‌گویم: «جیووانی، تو از جنایت هیچ سر رشته‌ای نداری. بستنی را بده و جوش نزن!»

جیووانی باز هم چند تایی بدوبیراه می‌گوید. اما بالاخره قیف بستنی‌ام را، با یک توپ لیمویی و یک توپ شکلاتی، می‌دهد دستم.

و گاهی پشت‌بندش بهم می‌گوید: «بی‌فر و هنگ!» معنی‌اش را از خانم معلم‌مان پرسیدم. «این یعنی که تو هیچی سرت نمی‌شود.» این را گفت و پشتش پوزخند معنی‌داری زد.

دو هفته پیش یک‌راست از مدرسه رفتم سراغ جیووانی. دیکته گرفته بودم چهار و بدجوری احساس بدبختی می‌کردم. بستنی درست همان چیزی بود که نیاز داشتم.

آن روز باران می‌آمد، به‌خاطر همین جیووانی سرش خلوت خلوت بود. روی چهارپایه‌ی بلند جلوی پیشخان لم داده بود و سرش را فرو کرده بود توی روزنامه‌ی ورزشی ایتالیایی. دستگاه قهوه‌ساز کنارش قل‌قل می‌کرد، از رادیو هم ترانه‌ی سوزناکی پخش می‌شد.



خلاصه حال و هوایی بود که هم به هوا می خورد
و هم به حال من.

جیووانی آن چنان غرقِ روزنامه اش بود که اول
متوجه من نشد.

تازه وقتی محکم کوبیدم روی پیشخان، او هم
از جا پرید.

«آه! تویی؟» گفت و خمیازه ای کشید.

پرسیدم: «خبری نیست، نه؟»

راستش همیشه سؤال هایم هوشمندانه تر
از این ها هستند، ولی خب بالاخره آدم باید
یک جورِ سرِ حرف را باز کند.

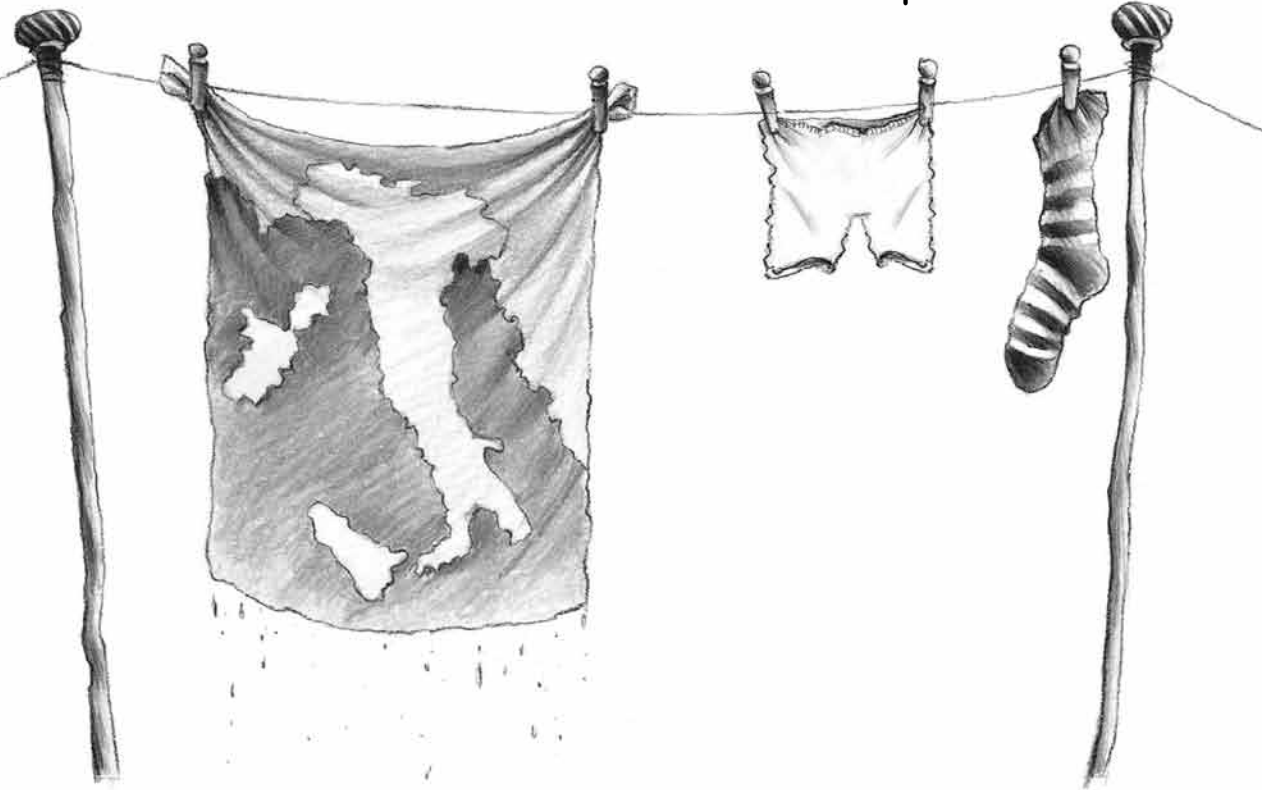
جیووانی بیرون را نشان داد که باران داشت
روی پیاده رو شرشر می کرد. گفت: «برمی گردم
ایتالیا کیویاتکوفسکی. آنجا همیشه آفتابی است.»
«آفتابی؟» از تعجب صدایم بالا رفته بود. «چهار
هفته است که توی ایتالیا باران می آید. توی
تلویزیون دیدم. الان هم بستنی ام را
می خواستم.»

مودیانه

پرسید: «لیمویی

و توت فرنگی؟» و چمچه ی

بستنی اش را گرفت توی دستش.



عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند؛ زیرا:
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛
■ این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر...